بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 11/09/93

جلسه 1077

بحث در ملاقی بعض اطراف شبهه محصوره بود که مشهور قائل شدند به عدم وجوب اجتناب از آن، و لکن سه وجه ذکر شده برای اثبات وجوب اجتناب از ملاقی، رسیدیم به وجه دوم.

ادامه توضیح وجه دوم برای وجوب اجتناب از ملاقی

وجه دوم این بود که علم اجمالی هست که یا این ملاقی نجس هست یا آن عدل الملاقا، وقتی ما دو آب داریم فهمیدیم یکی از این دو آب نجس هست بعد یک دانه سیب مثلا در آب الف قرار دادیم و با آب الف ملاقات کرد علم اجمالی پیدا می کنیم یا این سیب نجس است و حرام است اکلش و یا آن آب ب نجس است و حرام است شربش، و این علم اجمالی منجز است.

ان قلت: عرض کردیم ممکن است شما اشکال کنید که اغلب عوام غافلند از این مقایسه، توجه ندارند به این علم اجمالی، می گویند ما می دانیم یکی از این دو آب نجس است شک داریم که آیا این سیب نجس شد با ملاقات با این آب اول یا نجس نشد، وقتی مردم نوعا علم اجمالی نداشتند وجهی ندارد که بعضی از علماء در رساله عملیه شان بنویسند یجب الاجتناب عن ملاقی بعض اطراف الشبهة مثل مرحوم آقای صدر، و یا برخی دیگر از علماء بگویند اگر علم به ملاقات همزمان بود با علم اجمالی به نجاست احد الانائین یا سابق بر آن علم اجمالی بود باید از این ملاقی اجتناب شود کما ذکر السید الخوئی و السید الامام قدهما، خوب این وجهش چیست؟ وقتی مردم علم اجمالی ندارند شما چرا حکم وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی را در حق مردم ثابت می دانید، بدون اینکه مردم موضوع آن در حقشان ثابت شده باشد و بدون اینکه مردم علم اجمالی پیدا کنند شما حکم علم اجمالی را در حقشان ثابت بدانید.

قلت: جواب از این اشکال این است که این علم اجمالی ظاهرا در صقع نفس نوع مردم هست فقط التفات تفصیلی به آن ندارند، و الا اگر به هر عرفی بگوئید آیا شما نمی دانید یا این سیب نجس است یا آن آب ب بلافاصله می گویند چرا می دانیم، این معلوم می شود علم اجمالی هست در صقع نفس عوام فضلا عن الخواص فقط التفات تفصیلی به آن ندارند[[1]](#footnote-1)، کما اینکه در مثال دیروز که می دانیم یکی از این دو درخت ملک غیر است بعدا یکی از این دو درخت میوه داد چه فرق می کند اینکه بعدا میوه بدهد یا همان روزی که ما علم پیدا کردیم به اینکه یکی از این دو درخت مغصوب و ملک غیر است میوه داشته باشد، چه فرق می کند، اگر آن وقتی که یکی از این دو درخت فهمیدیم ملک غیر است اتفاقا یکی از آنها میوه داد پرواضح است که مردم کاملا علم اجمالی دارند، آنی که علم اجمالی دارد یا این درخت الف غصبی است یا درخت ب علم اجمالی هم دارد که یا میوه درخت الف غصبی است یا خود درخت ب، فرق نمی کند که این میوه در هنگام علم اجمالی به مغصوب بودن احدی الشجرتین موجود باشد یا بعدا موجود بشود، در ملاقی بعض اطراف شبهه هم همین است، ما از همان روز اول که فهمیدیم یکی از این دو آب نجس است اگر دیدیم یک دانه سیب در آب الف افتاده آیا کسی تردید می کند در اینکه علم اجمالی پیدا شد به این که یا این آب الف و سیب که در داخل آن هست نجس است یا آن آب ب، حالا فرض کنید این سیب یک روز بعد در داخل آب الف بیفتد باز همان حالت علم اجمالی هست، لذا تشکیک در وجود این علم اجمالی صحیح نیست، چون التفات تفصیلی لازم نیست، بلکه همین که از مردم بپرسیم که آیا شما که می دانید یکی از این دو آب نجس هست می دانید یا سیبی که با آب الف ملاقات کرده نجس است یا آن آب ب، نمی شود کسی بگوید نمی دانم، التفات تفصیلی لازم نیست، بالاخره این شخص علم اجمالی دارد التفات ارتکازی به آن دارد و ما وجهی نمی بینیم برای اینکه این علم اجمالی منجز نباشد، حداقل این است که آنهایی که التفات تفصیلی به این علم اجمالی دارند در مورد آنها که روشن است که این علم اجمالی منجز است، آنهایی هم که التفات تفصیلی ندارند بلکه التفات اجمالی و ارتکازی دارند به نظر می رسد این علم اجمالی در حق آنها هم منجز باشد.

در جواب از این وجه دو طریق ذکر شده است:

طرق اول در ردّ وجه دوم برای وجوب اجتناب از ملاقی

طریق اول ما ذکره الشیخ الاعظم قده، ایشان فرموده قبول که علم اجمالی به نجاست ملاقی و یا عدل الملاقا وجود دارد، و لکن یکی از عوامل انحلال حکمیِ علم اجمالی جریان اصل طولی است، اگر اصل طولی در یک طرف علم اجمالی جاری شد این اصل طولی می تواند علم اجمالی را حکما منحل کند، اصل طهارت در ملاقی اصل طولی است، زیرا اصل طهارت در ملاقا اصل سببی و موضوعی است چون ملاقی النجس نجس، اگر اصل طهارت جاری کردیم در ملاقا و گفتیم ملاقا نجس نیست با این اصل موضوعی احتمال تنجس ملاقی را نفی می کنیم، مثل اینکه شما با اصل طهارت در آب احتمال حرمت شرب او را نفی می کنید، چون شرب النجس حرام اصل طهارت می گوید هذا لیس بنجس، اینحا هم در ملاقی النجس نجس همینطور است اصل طهارت در ملاقا می گوید هذا لیس بنجس فلم یتنجس ملاقیه بسببه، و این اصل موضوعی است که با وجود اصل موضوعی نوبت به اصل حکمی نمی رسد، چون اصل موضوعی حاکم است بر اصل حکمی، و لذا اصل طهارت در ملاقی موقعی نوبت به او می رسد و موضوعش محقق می شود که اصل طهارت در ملاقا با اصل طهارت در عدل الملاقا تعارض و تساقط کرده باشد، بعد از تعارض اصل طهارت در ملاقا و عدل الملاقا و تساقط این دو اصل تازه اصل طهارت در ملاقی موضوع پیدا می کند، چون اگر اصل طهارت در ملاقا جاری بود که اصل موضوعی است اصل حکمی موضوع نداشت، چون اصل حکمی موضوعش شک در حکم است بدون جریان اصل موضوعی، پس تحقق موضوع اصالة الطهارة در ملاقی که شک در نجاست و طهارت ملاقی است مع عدم جریان الاصل الموضوعی فیه این متوقف است بر تعارض و تساقط اصل طهارت در ملاقا با اصل طهارت در عدل الملاقا، وقتی اینطور شد محال است که اصل طهارت در ملاقی بگوئیم معارض دارد و معارضش اصل طهارت در عدل الملاقا است، آقا اصل طهارت در عدل الملاقا تا تعارض نکند با اصل طهارت در ملاقا و تساقط نکند که نوبت نمی رسد به اصل طهارت در ملاقی، باید اصل طهارت در عدل الملاقا با اصل طهارت در ملاقا تعارض و تساقط کنند بعد از تساقط این دو اصل اصل طهارت در ملاقی موضوع پیدا می کند، و وقتی موضوع پیدا کرد اصل طهارت در ملاقی اصلا اصل طهارت در عدل الملاقا وجود ندارد تا با اصل طهارت در ملاقی تعارض کند بلکه در رتبه سابقه سقوط کرده است بالمعارضه، و لذا اصل طهارت در ملاقی می شود اصل طولی و سلیم از معارضه است، و لذا موجب انحلال علم اجمالی می شود حکما.

این مطلب اگر ثابت شود در جمیع صور ملاقی بعض اطراف شبهه می شود این مطلب را ادعا کرد، و لذا طبق این طریق اول ما باید قائل بشویم به حکم به طهارت ملاقی بعض اطراف شبهه مطلقا بلا تفصیل، بر خلاف طرقی که بعدا مطرح می شود.

اشکالات طریق اول در رد وجه دوم

اقول: اما این طریق از جهاتی مشکل دارد:

الجهة الاولی: اینکه این طریق متوقف است بر مسلک اقتضاء، اگر کسی مسلک علیت را قائل شد و گفت محال است اصل بلامعارض در اطراف علم اجمالی جاری بشود طبیعی است که نمی تواند این اصل طولی را بپذیرد، لکن الذی یسهل الخطب اینکه ما قائل به مسلک اقتضاء هستیم و اصل بلا معارض را تمام می دانیم، لذا این جهت اولی از نظر ما تأمین است.

الجهة الثانیة: این طریق در صورتی درست است که ما بپذیریم که اصل موضوعی و اصل حکمی ولو متوافقین باشند باز اصل موضوعی بر اصل حکمی حکومت دارد، ولی ما این را نمی پذیریم، زیرا وجهی ندارد که اصل موضوعی موافق با اصل حکمی جمع نشوند و اصل موضوعی موافق مانع بشود از جریان اصل حکمی موافق با آن.

آنهایی که معتقدند سبب حکومت اصل موضوعی بر اصل حکمی این است که اصل موضوعی تعبد به علم است مثلا می گویند استصحاب طهارت آب تعبد می کند به اینکه تو عالمی به اینکه این آب پاک است و عالمی به آثار شرعیه طهارت این آب، یکی از آثار شرعیه طهارت این آب زوال نجاست آن ثوبی است که با این آب شسته شده است، پس تو عالمی تعبدا به طهارت این آب و اثر شرعی طهارت این آب که زوال نجاست ثوب شسته شده با این آب است، وقتی تو عالمی تعبدا به زوال نجاست دیگر موضوع ندارد استصحاب نجاست این ثوب، آنهایی که می گویند اصل موضوعی حکومت دارد بر اصل حکمی به این نکته که اصل موضوعی تعبد می کند به علم پس شما تعبد می شوید به علم به طهارت این آب و علم به زوال نجاست ثوب مغسول به این آب، دیگر موضوع نمی ماند برای استصحاب نجاست ثوب.

اقول: اولا: ما عرض کردیم این توجیه درست نیست، برای اینکه این آقایان مثل آقای خوئی که اینجور توجیه می کنند چه می گویند راجع به تقدم قاعده طهارت در این آب بر استصحاب نجاست ثوب؟ قاعده طهارت در این آب که دیگر تعبد به علم نمی کند، چون قاعده طهارت که اصل محرز نیست، پس چطور قاعده طهارت در این آب مقدم است بر استصحاب نجاست ثوب مغسول به این آب، این را چگونه توجیه می کنند، پس توجیه اینها ناتمام است.

توجیه صحیح این است که عرف همان نگاهی که به واقع دارد و می بیند که واقع طهارت آب ناسخ واقع نجاست ثوب است یعنی واقع طهارت آب سبب می شود واقع نجاست ثوب مغسول به این آب نسخ بشود و از بین برود عرف همین نگاه را در اصلِ در این دو طرف اعمال می کند، می گوید اصل طهارت در این آب هم ناسخ اصل نجاست در آن ثوب مغسول به این آب است، دیگر کار ندارد که طهارت در این آب با چه اصلی ثابت شد با استصحاب ثابت شد یا با قاعده طهارت، توجیه صحیح این است، و این توجیه فقط در مواردی می آید که بین اصل موضوعی و اصل حکمی اختلاف هست و ما نیاز داریم به تقدیم یکی از این دو اصل بر دیگری، عرف می آید اصل موضوعی را به ملاک ناسخیت بر اصل حکمی مقدم می کند، اما اگر اصل موضوعی و اصل حکمی متوافقین باشند مثل همانی که در خود صحیحه زراره اولی امام علیه السلام با وجود اصل موضوعی یعنی استصحاب عدم نوم اصل حکمی جاری کرد استصحاب کرد بقاء طهارت را، اصلا تنافی نیست بین استصحاب عدم نوم با استصحاب بقاء طهارت، هر دو متوافقند در نتیجه، وقتی تنافی نبود ما نیازی به تقدیم یکی بر دیگری نداریم تا دنبال نکته ناسخیت احدهما علی الآخر بگردیم، پس طبق توجیه صحیح تقدم اصل موضوعی بر اصل حکمی این توجیه در اصل موضوعی و اصل حکمی ای می آید که مخالف هم باشند نه موافق هم، اگر موافق هم باشند هر دو جاری می شوند در عرض یکدیگر، و لذا ما معتقدیم اصل طهارت در ملاقا که اصل موضوعی است با اصل طهارت در ملاقی درست است یکی موضوعی است و دیگری حکمی اما متوافقین هستند یجریان فی عرض واحد.

ثانیا: بر فرض ما این نکته ای را که مثل آقای خوئی فرموده اند در تقدیم اصل موضوعی بر اصل حکمی بپذیریم که تعبد به علم بود اما اصالة الطهارة یا بگوئید استصحاب طهارت در ملاقا تعبد می کند به علم به طهارت ملاقی، اصل موضوعی که استصحاب طهارت ملاقا است برفرض تعبد به علم بکند مثل استصحاب طهارت ملاقا نتیجه اش تعبد به علم به طهارت ملاقی است، خوب موضوع قاعده طهارت که رفع نشد، چون موضوع قاعده طهارت این است کل شئ طاهر حتی تعلم انه قذر، موضوع قاعده طهارت عدم العلم بالقذارة است نه شک در طهارت و قذارت، اگر موضوع قاعده طهارت شک بود در طهارت و قذارت در مورد این ملاقی خوب بود که شما بگوئید اصل طهارت در ملاقا تعبد می کند که انت عالم بطهارة الملاقی، موضوع قاعده طهارت در ملاقی از بین می رود، ولی موضوع قاعده طهارت در ملاقی این است که کل شئ نظیف حتی تعلم انه قذر یعنی کل شئ لا تعلم انه قذر فهو طاهر، تعبد به علمِ به طهارت ملاقی که غایت قاعده طهارت در او را از بین نمی برد، بله اگر علم وجدانی پیدا کنی به طهارت یک جسم اصلا وجدانا موضوع ندارد حکم ظاهری، اما فرض این است که علم تعبدی به طهارت این ملاقی موضوع وجدانی حکم ظاهری به طهارت آن را که از بین نمی برد موضوع تعبدی آن را هم از بین نمی برد، چون موضوع تعبدی اصالة الطهارة در ملاقی این است که ان لاتعلم انه نجس، من نه علم دارم وجدانا به نجس بودن ملاقی و نه علم دارم تعبدا به نجس بودن او، پس وجهی ندارد که ما اصالة الطهارة در ملاقی را و حتی استصحاب طهارت ملاقی را اصل طولی بدانیم نسبت به استصحاب یا اصل طهارت در ملاقا، بلکه هر دو اصل در عرض واحدند.

و لذا جهت ثانیه در اشکال بر طریق اول این است که ما اصالة الطهارة در ملاقی را اصل طولی نمی دانیم بلکه اصل عرضی می دانیم و در عرض اصل طهارت در ملاقا می دانیم.

اما اینکه حضرت امام در تهذیب الاصول بیان کرده اند که اصل طهارت در ملاقا اصل موضوعی نیست چون ما در هیچ خطاب شرعی نداریم که ملاقی الطاهر طاهر تا بگوئیم اصالة الطهارة در ملاقا اصل موضوعی است برای اثبات طهارت ملاقی، پس اصل طهارت در ملاقا اثر شرعیش تعبد به طهارت ملاقی نیست، پس چطور شما می گوئید اصل موضوعی است؟

 از این جهت اشکال کرده اند در اینکه اصل طهارت در ملاقی اصل طولی باشد.

اقول: این اشکال وارد نیست، چون اگر اصل موضوعی بر اصل حکمی مطلقا مقدم باشد ولو کانا متوافقین کافی است که شارع بگوید ملاقی النجس نجسٌ، اصل طهارت در ملاقا نفی می کند موضوع ملاقی النجس نجسٌ را، و این مقدم است به نظر مشهور بر اصل طهارت در ملاقی که مستقیما می خواهد حکم نجاست ملاقی را نفی کند، همین کافی است برای اصل موضوعی، اصل موضوعی که لازم نیست مثبت باشد بلکه می تواند نافی باشد.

پس عمده اشکال این است که ما بگوئیم اصل موضوعی و اصل حکمیِ متوافقین در طول هم نیستند.

الجهة الثالثه: این است که ما گفته ایم بر فرض اصل طهارت در ملاقی اصل طولی باشد اما در طول معارض خودش نیست، معارض اصل طهارت در ملاقی اصل طهارت در عدل الملاقا است نه اصل طهارت در ملاقا، اصل طهارت در ملاقا که طرف معارضه نیست با اصل طهارت در ملاقی بلکه هر دو حکمشان واحد است اگر پاکند هر دو پاکند و اگر نجسند هر دو نجسند، آنی که اصل طهارت در ملاقی در طول اوست و هو اصل الطهارة فی الملاقا او طرف معارضه نیست، و آنی که طرف معارضه است با اصل طهارت در ملاقی و هو اصل الطهارت فی عدل الملاقا اینها بینشان طولیت نیست، چون اصل طهارت در عدل الملاقا که حاکم نیست بر اصل طهارت در ملاقی، آنی که حاکم است بر اصل طهارت در ملاقی اصل طهارت در ملاقا است نه اصل طهارت در عدل الملاقا، لذا بین این دو طولیت نیست بلکه عرضیت است و با هم تعارض می کنند، و لذا ما قبلا گفته ایم اصل طولی در یک طرف در طول اصل در همان طرف است نه در طول اصل در آن طرف معارض. (این قبلا به طور مفصل مطرح و وجوهی که برای تقدیم اصل طولی بیان شده بود بیان کرده ایم و جواب داده ایم فلیراجع الی محله، که خلاصه نظرمان این بود که ما اصل طولی را برفرض اصل الطهارة در ملاقی اصل طولی باشد طرف معارضه می دانیم با اصل الطهارة در عدل الملاقا، و اینها را در رتبه واحده می دانیم، اینها با هم تعارض می کنند و اینها هیچ تقدم و تأخر رتبی بر یکدیگر ندارند کما بیناه فی محله).

الجهة الرابعة: اشکالی است که مرحوم سید حیدر صدر مطرح کرده و به عنوان شبهه حیدریه مشهور شده، گفته اند جناب شیخ اعظم! قبول که اصل طهارت در ملاقی در طول اصل طهارت در ملاقا و عدل الملاقا است و با آنها تعارض ندارد، اما اگر عدل الملاقا چیزی است که قابل اکل و شرب است یعنی آن عدل الملاقا اصالة الحلِ در شرب و اکل دارد مثل همین مثالی که زدیم که سیب در آب الف افتاد و ما علم اجمالی داریم یا آب الف نجس است یا آب ب، عدل الملاقا که آب ب است غیر از قاعده طهارت اصالة الحل هم دارد، اصالة الحل می گوید یجوز شرب آن آب ب، اصالة الحل در آب ب که تقدم رتبی ندارد بر اصالة الطهارة در ملاقی، بلکه در عرض هم هستند، آنی که تقدم رتبی دارد و اصل موضوعی است اصل طهارت در ملاقا و عدل الملاقا است آنها تقدم رتبی دارند بر اصل طهارت در ملاقی، اما اصالة الحل در عدل الملاقا با اصالة الطهارة در ملاقی در عرض واحد هستند و هیچ طولیتی بینشان نیست، اصالة الحل در آن عدل الملاقا یعنی در آب ب خودش اصل طولی است نسبت به اصالة الطهارة در آن آب ب چون اصل حکمی است، خوب اصالة الطهارة در ملاقی هم اصل حکمی است، این دو تا اصل حکمی در رتبه واحده اند، اینها با هم تعارض می کنند.

این اشکال سید حیدر صدر اشکال واردی است، ولی ایشان توجه داشته یا نداشته نمی دانم، درست است که اصالة الطهارة در این ملاقی تعارض می کند با اصالة الحل در عدل الملاقا، ولی طبق بیان مرحوم شیخ باز هم راه بسته نیست، چون یک اصل طولی دیگری داریم در این ملاقی، خوب در این ملاقی اصالة الحل جاری می کنیم اگر خود این ملاقی مما یؤکل او یشرب باشد، مثل همین سیب، خوب این سیب قاعده طهارتش تعارض می کند با قاعده حل در عدل الملاقا نوبت می رسد به اصالة الحل در این ملاقی، چون اصالة الحل در این ملاقی در طول اصالة الطهارة اوست، چون اصالة الحل نسبت به اصالة الطهارة اصل حکمی است نسبت به اصل موضوعی، وقتی شما اصالة الطهارة جاری کردید این اصل موضوعی است نسبت به اصالة الحل، خوب اصالة الطهارة در این ملاقی تعارض کرد با اصالة الحل در عدل الملاقا چون در رتبه واحده بودند نوبت می رسد به اصل طولی اصالة الحل در این ملاقی، بله! اگر این ملاقی آب باشد نمی شود با آن وضوء گرفت چون شرط وضوء طهارت آب است (مقرر: که بخاطر معارضه با اصل طولی اصالة الحل در عدل الملاقا تساقط کرد)، اما می شود خورد طبق اصالة الحل، چون شرب نجس حرام است قاعده حل می گوید (مقرر: شک داری این آب نجس است) کل شئ لک حلال، سیب اگر باشد می شود او را خورد چون اکل طعام متنجس حرام است اصالة الحل می گوید شما شک داری این سیب متنجس است کل شئ لک حلال.

مگر اینکه شما بیائید علاوه بر اینکه اصل طولی را می پذیرید غیر از اصل طولی خطاب مختص را هم بپذیرید، که شیخ دیگر خطاب مختص را نگفته است و این یک مبنای دیگری می شود، بله اگر بگوئید ما هم طرفدار اصل طولی هستیم و هم طرفدار خطاب مختص آنوقت گفته می شود که قاعده حل در عدل الملاقا با قاعده حل در ملاقا خطاب مشترک هستند هر دو یک حدیث است می شود خطاب مشترک، قاعده طهارت در این ملاقی هم از اصل طولی بودن آن امتیاز می گیریم چون اصل طولی است و هم از خطاب مختص بودنش امتیاز می گیریم که نسبت به قاعده حل در این دو تا آب خطاب مختص است، اگر اینجور بگوئید و خطاب مختص را شما مقدم کنید مطلقا ولو کان خطابا مختصا حاکما و این را هم ضمیمه کنید به سلامت اصل طولی آنوقت می توانید به یک نتیجه ای برسید بگوئید این اصالة الطهارة در ملاقی از یک جهت سالم ماند چون اصل طولی است، به لحاظ این اصالة الحل در این دو آب هم سالم می ماند چون این دو اصالة الحل خطاب مشترکند و تعارض بین خطاب مختص و خطاب مشترک نیست، خوب اینها را که شیخ نفرموده است، آنی که مرحوم شیخ فرموده نتیجه اش همان چیزی بود که عرض کردیم.

پس این راه مرحوم شیخ که طریق اول بود تمام نیست، یقع الکلام فی الطریق الثانی غدا ان شاء الله.

1. - فرق است بین عدم التفات تفصیلی و بین غفلة عامة الناس عن شئ، در مورد غفلت عامة الناس عن شئ بعد از التفات و توجه دادن مردم باز هم آنها تعجب می کنند، اما در مورد عدم التفات تفصیلی بعد از توجه دادن تعجب نمی کنند معلوم می شود التفات ارتکازی داشته اند. [↑](#footnote-ref-1)